

هدف علوم انسانی اسلامی از منظر علامه طباطبائی

کلیه سیدروح‌اله میرنصیری / کارشناس ارشد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام mirnasiri2031@gmail.com

sajedi@qabas.net

ابوالفضل ساجدی / استاد گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

دریافت: ۹۴/۲/۱۲ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۹

چکیده

هدف‌هایی که محققان برای پژوهش در علوم انسانی برمی‌گزینند، نقش بسزایی در چگونگی تدوین، انتخاب روش و تعیین نوع مسائل علوم انسانی دارند. هدف از تحقیق تا حدی به ماهیت موضوع از طرفی، و به انگیزه‌ها و ارزش‌های مورد قبول محقق از طرف دیگر، وابسته است. دیدگاه متفاوت محققان اسلامی درباره ماهیت موضوع و همچنین اتخاذ ارزش‌های اسلامی مورد قبول ایشان، علوم انسانی اسلامی را تا حدی متفاوت با علوم انسانی موجود به منصفه ظهور می‌رساند. علامه طباطبائی به عنوان یکی از بارزترین متفکران اسلامی، در برخی مسائل علوم انسانی نظریه پردازی کرده است. توجه به رویکرد ایشان و همچنین دقت در قرائینی که در «نظریه اعتباریات» ایشان وجود دارد، ما را به این امر رهنمون می‌کند که علوم انسانی از منظر ایشان بر «علوم عملی» قابل تطبیق‌اند و در نتیجه هدف نهایی علوم انسانی، ارائه بایدها و نبایدهایی برای تحقق نظام آرمانی اسلامی است؛ نظامی که در آن شرایط برای تکامل فرد و جامعه به طور مطلوب و طبق آموزه‌های ارزشی دین مبین اسلام فراهم است. پس از منظر ایشان، علاوه بر تبیین و تفسیر، انتقاد و ارائه هنجارهای مطلوب نیز به منظور ترسیم نظام آرمانی در زمره اهداف علوم انسانی قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: هدف علوم انسانی، علوم عملی، اعتباریات، علامه طباطبائی.

مقدمه

روشن است که منظور از هدف علم به طور عام، و هدف علوم انسانی، به طور خاص، در حقیقت هدف محقق از پژوهش درباره موضوع علم است. محققان علوم انسانی اسلامی، می‌توانند با تبیین دقیق ماهیت موضوع و همچنین اتخاذ مبانی ارزش‌شناختی منطبق با آموزه‌های اسلام، پژوهش در مسائل علوم انسانی را در راستای اهداف عالی دین مبین اسلام قرار دهند. علامه طباطبائی به عنوان یکی از اساطین جریان فکری اسلامی، تا حدی در خلال بحث‌های معرفتی خود به مسائل علوم انسانی وارد شده‌اند و هرچند به طور مستقل و مجزا به بیان هدف یا اهداف علوم انسانی اشاره‌ای نداشته‌اند، اما دقت در نظریه‌پردازی‌های ایشان می‌تواند به استنباط و کشف هدف از این نظریه‌پردازی‌ها منجر شود که به نظر می‌رسد الگوی مناسبی برای محققان در تعیین هدف یا اهداف علوم انسانی اسلامی باشد.

اما مسئله تعیین هدف علوم انسانی با منازعات جدی و بنیادینی میان مکاتب مختلف علوم انسانی همراه بوده که تا حدی به تدوین علوم انسانی متفاوتی نیز انجامیده است. «پارادایم اثباتی» از آنجاکه ماهیت موضوع علوم انسانی را مانند علوم طبیعی، تماماً عینی و مبتنی بر روابط علی می‌داند، هدف از پژوهش در علوم انسانی را منحصرأ کشف و تبیین این روابط انسانی و اجتماعی معرفی می‌کند. براین اساس کشف قوانین حاکم بر رفتار انسان که در این پارادایم مورد توجه است، کنترل و پیش‌بینی را در مورد رفتار و پدیده‌های انسانی برای محقق ممکن می‌سازد (ایمان، ۱۳۹۱، ص ۹۲ و ۹۳). برخی دیگر از مکاتب علوم انسانی موجود (پارادایم تفسیری) موضوع علوم انسانی را تماماً واقعیتی ذهنی معرفی می‌کنند و در نتیجه هدف علوم انسانی را صرفاً فهم انگیزه‌های رفتار و کشف قواعد اجتماعی می‌دانند (همان، ص ۹۵-۱۰۱)؛ اما پارادایم انتقادی، هدف از تحقیق را علاوه بر اینها، انتقاد از وضع موجود می‌داند که محقق می‌باید به مردم نشان دهد که زندگی اجتماعی آنها چگونه باید باشد تا از زندگی در وضع موجود، به زندگی در وضع مطلوب منتقل شوند (همان، ص ۱۰۳).

علامه، به عنوان یکی از متفکران اسلامی، طبعاً نظریه‌پردازی‌های خود در مسائل علوم

انسانی را بر اساس مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی منطبق با آموزه‌های اسلامی دنبال می‌کنند و روشن است که تا حد فراوانی، هدف علوم انسانی که بر اساس این مبانی تدوین می‌شوند، متفاوت با هدف علوم انسانی موجود خواهد بود که این خود می‌تواند الگوی مناسبی را در هدف‌گذاری علوم انسانی اسلامی فراهم آورد.

حال آیا محقق علوم انسانی می‌تواند هدف خود را صرفاً کشف حقایقی درباره رفتارها و روابط انسان و توصیف و تبیین آنها بداند؟ و یا آیا می‌تواند تنها به فهم و تفسیر رفتار و اعتبارات ساخته انسان بسنده کند؟ و یا علاوه بر اینها می‌باید بر اساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی خود به نقد و ارزیابی آنها نیز پردازد و هنجارهایی را متناسب با وضعیت مطلوب و آرمانی موردنظر خود ارائه دهد؟ در نتیجه، هدف نهایی و اهداف متوسط محقق علوم انسانی از تحقیق و پژوهش چیست‌اند؟ اینها مسائلی است که در پی پاسخ به آنها از منظر علامه هستیم.

۱. تعریف علوم انسانی

برای علوم انسانی تعریف‌های پرشماری ارائه شده؛ چراکه معیارهای گوناگونی برای تعریف علوم انسانی به کار گرفته شده است. حتی در اصطلاح رایج امروز، علوم منهای علوم طبیعی و زیستی در شاخه علوم انسانی جای می‌گیرند. از این رو مثلاً حتی «فلسفه» در بعضی دانشکده‌های علوم انسانی تدریس می‌گردد. متفکران غربی نیز بدون اینکه تعریف روشنی از علوم انسانی داشته باشند (و برخی خود نیز بدان اذعان دارند) ترجیح داده‌اند که برداشت عرفی و متداول در بین دانشگاهیان را برای معنای علوم انسانی برگزینند (فروند، ۱۳۷۲، ص ۴). روشن است که این‌گونه رویکرد، بر مشکلات تدوین علوم انسانی خواهد افزود. مثلاً روشن است که موضوع فلسفه، «موجود بما هو موجود» است و موجود خاصی، مانند انسان و رفتار او را مورد مطالعه قرار نمی‌دهد. همچنین روش آن صرفاً برهانی است و از دیگر روش‌ها مثل «جدل» نمی‌توان در آن بهره برد و هدف آن نیز تنها شناخت حقیقت است، و به خودی خود وظیفه‌ای برای انسان در نحوه عملکردش ارائه و تجویز نمی‌کند. همه اینها مواردی است که خلافشان در علوم می‌مانند

اخلاق، اقتصاد، سیاست و حقوق وجود دارد.

از این رو ما در تعریفی که از منظر علامه برای علوم انسانی ارائه می‌دهیم، صرفاً علمی مانند «اخلاق»، «اقتصاد»، «سیاست»، «مدیریت»، «حقوق»، «جامعه‌شناسی» و «روان‌شناسی» (البته منهای مباحثی از آن، که در حقیقت انسان‌شناسی است) را مدنظر داریم و بنابراین علمی مانند «فلسفه» و «انسان‌شناسی»، که مستقیماً به رفتار ارادی، روابط و نهادهای اجتماعی انسان مربوط نمی‌شوند، از دایره این تعریف خارج خواهند بود. به نظر ما می‌توان علوم انسانی را از منظر علامه، با توجه به دیدگاه‌های کلی ایشان، که در موارد مختلف در آثارشان درباره رفتار، روابط و نهادهای اجتماعی ایراد کرده‌اند، بدین‌گونه تعریف کرد:

علوم انسانی، علمی عملی هستند که به مطالعه و کشف قوانین و قواعد (ر.ک: کلانتیری، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱) کلی حاکم بر رفتارهای ارادی انسان (از آن جهت که انسانی‌اند)، و روابط و نهادهای اجتماعی (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۰، جزوه درسی) می‌پردازند؛ که با توصیف و ارزیابی آنها و نیز با توجه به ماهیت و خواسته‌های مادی و معنوی انسان، در نهایت تجویزاتی (اعم از تأییدی، اصلاحی و بدیعی)، به منظور رساندن وی به کمال و سعادت مطلوبش، صادر می‌نمایند.

هرچند علامه تعریف مشخصی از علوم انسانی ارائه نداده‌اند، اما با توجه به ملاک‌هایی که از موضوع و مسائل علوم انسانی ارائه می‌دهند، و هدفی که عملاً از نظریه‌پردازی درباره آنها دنبال کرده‌اند و (به عنوان دانشمندی اسلامی) ظاهراً تقسیم‌بندی علوم را همچون قدما پذیرفته‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۴، پاورقی و ص ۴۸)، به نظر می‌رسد بتوان از منظر علامه، علوم انسانی را منطبق بر علوم عملی دانست.

ظاهراً نخستین بار، فارابی بر علوم عملی، اصطلاح «علوم انسانی» را اطلاق کرده است (ر.ک: فارابی، ۱۳۸۴، ص ۳۱ و ۱۱۲). دیگر فلاسفه، هرچند ظاهراً بر علوم عملی، عنوان «علوم انسانی» اطلاق نکرده‌اند، اما از نحوه تعریف آنها درباره علوم عملی، می‌توان دریافت که منظور آنها از علوم عملی، همین علوم انسانی بوده است؛ چراکه در ذیل علوم عملی از علوم مانند «اخلاق»،

«سیاست مُدُن» و «تدبیر منزل» یاد می‌کنند (ر.ک: صدرالمتألهین، بی تا، ص ۵؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۸۸-۹۲). حال اگر ما مباحث سیاست مُدُن را، که در دوران گذشته به دلیل عدم گستردگی تحت عنوان یک علم بیان می‌شده، تحلیل کنیم، روشن می‌گردد که مباحث اجتماعی، اقتصادی، مدیریتی، حقوقی و سیاسی (به معنای خاص آن) را نیز شامل می‌شود که امروزه به دلیل گستردگی این مباحث و پیشرفت جوامع، در مورد هریک از مباحث خاص، علم مربوط به آن به طور مستقل تدوین شده است.

۲. تدوین علوم انسانی در راستای تحقق اهداف انسانی

محققان علوم انسانی درباره رفتار موجودی به تحقیق و پژوهش اقدام می‌کنند که باید با رفتار ارادی خود به مقام انسانیت و سعادت برسد. جوامع انسانی نیز ماهیت تام و کاملی ندارند که می‌باید با فراهم آوردن مقدماتی، شرایط رشد و تکامل آنها فراهم آید. بدین منظور انسان‌ها با سرمایه‌های فطری خود دست به انجام رفتار و ساخت روابط و تشکیل نهادها و ساختارهای اعتباری اجتماعی می‌زنند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۱۷-۱۲۰)؛ اما این تا حد بسیاری هدف از تحقیق در علوم انسانی را با علوم طبیعی متفاوت می‌کند و محققان علوم انسانی نمی‌توانند نسبت به نواقص رفتاری، روابط، نهادها و ساختارهای موجود در جوامع بی‌اعتنا باشند و به صرف ارائه توصیفاتی درباره قوانین و قواعد رفتار و روابط انسانی بسنده کنند. از گذشته نیز دانشمندان، علوم عملی را به طور جداگانه از علوم نظری تدوین و پیگیری می‌کرده‌اند، که می‌توان دلیل آن را در همین متکامل بودن انسان جست‌وجو کرد. انسان برای رسیدن به سعادت و فضیلت، به علمی نیاز دارد که علاوه بر «هست‌ها و نیست‌ها» در حوزه رفتار ارادی، به ارائه «بایدها و نبایدها»، و به‌طور کلی ارائه طرحی برای نحوه رفتار اقدام کنند و علوم عملی (مجموعه معرفتی) در راستای تحقق این نیاز افراد و جوامع انسانی به وجود آمده‌اند (ر.ک: جهامی، ۱۹۹۸، ص ۵۴۰).

اما برای اینکه امکان صدور این تجویزات فراهم شود، ابتدا نیاز به توصیفاتی است که قوانین و قواعد حاکم بر رفتار و روابط را بیان کنند. بدین خاطر علوم عملی تنها حاوی گزاره‌های

دستوری نیستند؛ بلکه توصیفاتی درباره رفتار ارادی و روابط انسانی نیز در آنها وجود دارند؛ همچنان‌که قدمای فلاسفه نیز در آثاری که درباره علوم عملی تألیف کرده‌اند، صرفاً به بایدها و نبایدها بسنده نمی‌کنند (برای نمونه ر.ک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۰ و ۴۵۱؛ فارابی، ۱۹۹۵، ص ۱۳۶)؛ اما در هر حال هدف و غرض اصلی از تدوین علوم عملی، همان ارائه بایدها و نبایدها برای رسیدن انسان به سعادت و فضیلت است.

العلم العملي وإن كان يستعمل القياس و يبحث عن الاسباب فليس يستأهل ان يسمي علما نظريا لأنه انما يفحص عن اسباب الأشياء وحدودها ليفعلوها لا ليعلموها فقط كالحال في العلوم النظرية (ابن‌رشد، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲)؛ علم عملی هرچند از قیاس بهره می‌جوید و علل را می‌کاود، سزاوار نیست که علمی نظری نامیده شود؛ چراکه اگر علل و حدود اشیا را جست‌وجو می‌کند، بدین خاطر است که [انسان‌ها] به آنها عمل کنند نه اینکه تنها آنها را بشناسند؛ مانند وضعیتی که در علوم نظری است [که هدف در آنها تنها دانستن است].

در مجموع هدف نهایی از کشف و تبیین حقایقی در مورد رفتار انسان و همین‌طور فهم و تفسیر الگوی رفتاری، روابط، نهادها و ساختارهای اعتباری او، در واقع مقدمه‌ای است که محقق را یاری می‌کند تا در مرحله بعد به ترسیم نظامی آرمانی بپردازد که در لوای آن فرد و جامعه به خواسته‌های حقیقی خود دست می‌یابند.

۳. هدف نهایی علوم انسانی؛ تحقق عینی نظام آرمانی

تحقق نظامی آرمانی، یعنی نظامی که در آن، هم افراد و هم جامعه به صورت مطلوب و آرمانی و با همه کمالات ممکن به منصب ظهور می‌رسند، پیوسته از آرزوهای بشر بوده و هست. «انسان از میان سایر انواع... از اولین مرحله پیدایش خود، متوجه مرتبه انسان کامل و انسان واجد حقیقت سعادت است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۵۷)، و همچنین «همه می‌دانیم از نخستین روز که بشر وارد صحنه اجتماع شده پیوسته اجتماعی صالح و آرمانی پاک به حسب فطرت می‌خواسته

هدف علوم انسانی اسلامی از منظر علامه طباطبائی □ ۱۷۳

و می‌خواهد» (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۸۶). البته سعادت جامعه در حقیقت بستر و شرایطی است که در آن در نهایت افراد به سعادت می‌رسند (طباطبائی، ۱۳۸۸ ب، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰).

انسان‌ها هر روز در پی تغییر مناسبات و روابط خود برای دستیابی به امکانات بهتر جهت وصول به کمال و سعادت بی‌پایان می‌باشند، و بدین سبب محقق علوم انسانی، در صورتی درخور حقیقی این نام است که از تحقیق و پژوهش خود، فراهم کردن چنین امکاناتی را دنبال کند و از این روست که «از قدیمی‌ترین ازمه تاریخ بشری تاکنون، تصور ایجاد جامعه آرمانی همیشه تعدادی از دانشمندان و اندیشه‌وران جهان را مجذوب و مفتون می‌داشته است. از این رو هریک از آنان طرحی جداگانه برای جامعه آرمانی تدوین و ارائه کرده است» (مصباح، ۱۳۸۰، ص ۴۱۱).

اما به هر حال نظام آرمانی، نظامی است که در آن امکان رسیدن به بالاترین سعادت و کمال انسانی، با توجه به مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی‌ای که عالم و محقق علوم انسانی پذیرفته، برای اکثریت افراد انسان فراهم است. در این نظام، همه راهکارهایی که لازم است افراد بدین کمالات خود برسند وجود دارند و روابط بین مؤلفه‌ها و ساختارها به درستی تنظیم و اعتبار می‌گردند و از این رو در این نظام افراد انسان به آسانی می‌توانند برای رسیدن به آرزوهای خود اقدام کنند؛ اما ترسیم و تحقق چنین نظامی، که هدف نهایی علوم انسانی است، نیازمند عبور از مراحل و پیگیری اهدافی میانی است، تا شرایط برای ترسیم چنین نظامی مهیا شود؛ چراکه محققان و عالمان علوم انسانی همه جزئیات و راهکارهای عملی تحقق چنین نظامی را در ذهن خود آماده ندارند. از این رو آنها می‌باید گام‌هایی را به سوی ترسیم چنین نظامی بردارند. گفتنی است که این مراحل را علامه صراحتاً بیان نکرده‌اند و ما با استنباط از شیوه عملی نظریه‌پردازی ایشان، این الگو را برای اهداف و گام‌های محقق علوم انسانی بیان می‌کنیم.

۳-۱. گام اول: کشف و تبیین قوانین تکوینی حاکم بر رفتار و ساخت اعتباریات

رفتار ارادی انسان و همچنین اعتبارسازی او، در بستری تکوینی و متأثر از عوامل حقیقی، اعم از فطری و غیرفطری صورت می‌گیرند. از سوی دیگر، هرچند انجام رفتار و ساخت اعتبارات به

دست خود انسان است، برخی نتایج تکویناً بر رفتار و اعتبارات مترتب خواهند شد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۴۵ و ۵۴۶). با این حال کشف این امور حقیقی به محقق کمک خواهد کرد تا رفتار و اعتبارات انسان‌های مورد پژوهش خود را به‌درستی بشناسد و با اتکا به همین حقایق، به نقد نظام رفتاری و روابط اعتباری موجود در جوامع اقدام کند و همچنین تجویزات خود را متناسب با این قوانین و امور حقیقی ارائه دهد تا از کارایی و روایی لازم برخوردار باشند و به سعادت انسان و برآورده شدن نیازهای حقیقی او در لوای نظامی آرمانی بینجامد.

بنابراین به اعتقاد علامه بخشی از موضوعات علوم انسانی مربوط به فطرت و تکوین انسانی هستند و در نتیجه توصیفاتی که درباره آنها صورت می‌پذیرند، حقیقی و از نوع تبیین‌های علی (حقیقی) خواهند بود. از این‌رو هدف علوم انسانی به فهم و تفسیر انگیزه‌ها و قواعد خودساخته انسان‌ها محدود نمی‌شود و بر این اساس می‌توان از منظر علامه، رویکرد برخی از مکاتب علوم انسانی موجود (پارادایم تفسیری) را که موضوع علوم انسانی را تماماً واقعیتی ذهنی معرفی می‌کنند و در نتیجه هدف علوم انسانی را صرفاً فهم انگیزه‌های رفتار و قواعد حاکم بر آن می‌دانند (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، ص ۹۵-۱۰۱)، تخطئه کرد.

۲-۳. گام دوم: تعیین مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی

محقق و عالم علوم انسانی در ابتدا باید بداند که در نهایت نظام آرمانی بر چه مبانی ارزش‌شناختی‌ای شکل خواهد گرفت، تا در مراحل بعدی بتواند روابط و ساختارهای درونی این نظام را متناسب با آن اهداف و ارزش‌ها طرح‌ریزی کند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۰، ص ۴۱۳). البته تعیین این مبانی ارزش‌شناختی، جزو وظایف عالم اخلاق است و وظیفه محققان دیگر علوم انسانی رجوع به منابع اخلاقی مورد قبول خود در این زمینه است. ما در ادامه این اهداف و مبانی را از منظر علامه، به عنوان عالمی آشنا به این مبانی ارزش‌شناختی اسلامی، بیان خواهیم کرد تا پژوهشگران علوم انسانی، که مبانی اسلامی را در این زمینه پذیرفته‌اند آنها را در نظر بگیرند.

۳-۳. گام سوم: فهم و تفسیر نظام موجود و قواعد آن

برخی دیگر از موضوعات و مسائلی که محقق علوم انسانی باید بدانها پردازد و آنها را توصیف کند، اعتبارات و قواعدی است که در قالب فرهنگ، نهادها، ساختارها و روابط اجتماعی درآمده‌اند. این‌گونه موضوعات برخلاف موضوعات حقیقی، اساساً بر مبنای خواست و نیازهای انسان، به طور عام، و بر اساس مبانی ارزشی نظام موجود، به طور خاص، اعتبار شده‌اند و از آنجاکه ممکن است باورها و اعتقادات ارزشی هر جامعه با جامعه دیگر متفاوت باشد، طبیعتاً این‌گونه موضوعات اعتباری متأثر از آنها نیز صورت‌ها و اشکال متفاوتی خواهند داشت. مثلاً جوامعی که رسیدن به اهداف مادی و دنیوی تنها برای آنها اهمیت داشته باشد، نظام رفتاری، روابط و نهادهای اجتماعی را متناسب با همین اهداف طراحی و اعتبار خواهند کرد، اما انسان‌ها و جوامعی که ایمان به خدا و توجه به اهداف و ارزش‌های معنوی و اخروی در صدر اهداف آنان باشد، طبیعتاً روابط، آداب و رسوم و سنن اجتماعی خودشان را در راستای برآورده شدن چنین اهدافی به وجود خواهند آورد (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۸۶ و ۲۸۷). براین اساس هرچند همه انسان‌ها و جوامع به دلیل فطرت مشترک انسانی خود، نظام آرمانی مشترکی دارند، اما از آنجاکه وضع موجود هر جامعه‌ای با جامعه دیگر، به دلیل امکان انحراف از فطرت می‌تواند متفاوت باشد، نمی‌توان یکی از الگوهای اعتباری ساخته‌شده به دست انسان (مثلاً نظام لیبرال سرمایه‌داری) را نماینده و الگوی نظام رفتاری انسان پنداشت و روابط موجود در این نظام، اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره، را به‌عنوان قوانین رفتاری بشر بماهو بشر توصیف و به جهانیان عرضه کرد. این‌گونه توصیفات علوم انسانی (مانند توصیف رابطه عرضه و تقاضا در اقتصاد)، که به روابط درونی نظام موجود می‌پردازند، توصیفاتی اعتباری درباره قواعد ساخته‌شده به دست مردم همان نظام موجود هستند و نه بیشتر. بنابراین محقق در پژوهش خود، ممکن است گزاره‌های توصیفی متفاوتی را درباره جوامع مختلف ارائه دهد و در نتیجه هدف محقق از توصیف این‌گونه روابط اعتباری نمی‌تواند کشف و ارائه قوانینی در ارتباط با نظام رفتاری انسان به طور مطلق باشد. البته این‌گونه توصیفات برای مهیا کردن اقدامات بعدی لازم

است؛ چراکه مثلاً بدون این توصیفات محقق نمی‌تواند راهکارهای مناسب را برای گذر از وضع موجود به وضع آرمانی تجویز کند.

این مرحله (فهم و تبیین نظام موجود) در سه مقام قابل پیگیری است: یکی مقام فهم و شناسایی مبانی ارزش‌شناختی نظام موجود است که به منزله چارچوب و اسکلت نظام هستند. محقق باید بداند که افراد و جامعه‌ای را که مطالعه می‌کند بر اساس چه مبانی ارزش‌شناختی‌ای عمل می‌کنند؟ مثلاً آیا اهداف آنان تنها بر خورداری هرچه بیشتر از مطامع دنیوی و مادی است، یا اینکه ارزش‌هایی همچون سعادت اخروی و قرب الهی، در صدر اهداف ایشان قرار دارد و در هنگام تعارض، آنها را بر اهداف دنیوی و مادی ترجیح می‌دهند؟ مسلم است شناخت این‌گونه مبانی ارزش‌شناختی اتخاذشده توسط کنشگران مورد مطالعه، در فهم و تبیین رفتار و روابط، که متأثر از این مبانی ارزش‌شناختی شکل گرفته‌اند، تأثیری بسزا دارد و تا حد بسیاری از انحراف و اشتباه محقق می‌کاهد.

مقام دومی که محقق در شناخت نظام موجود با آن روبه‌روست، فهم و تفسیر انگیزه‌های رفتار و قواعدی است که رفتار بر مبنای آنها شکل می‌گیرند. در حقیقت همین قواعد و اعتبارات هستند که روابط، نهادها و ساختارهای مختلف نظام موجود را تشکیل داده‌اند. علامه اعتقاد دارند:

مقامات و عناوین اجتماعی عموماً اعتباری و تابع قرارداد می‌باشند و همچنین روابط میان این مقامات و عناوین و میان اعمالی که نتیجه می‌دهد و همچنین روابط میان این مقامات و عناوین و میان نتایج و آثاری که در اجتماع دارند، همه و همه، اعتباری و قراردادی است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ب، ص ۸۹؛ همو، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۶۳).

این مفاهیم و معانی اعتباری محفوف به اغراض خاص (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و غیره) هستند و در راستای برآورده شدن نیازها و امیال انسانی و رعایت مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی انسان اعتبار شده‌اند.

مبرهن است که محقق علوم انسانی، که درصدد فهم و توصیف این‌گونه رفتارهای ارادی، روابط و مناسبات فردی و اجتماعی اعتباری است، لاجرم از همین معانی و مفاهیم اعتباری

ساخته شده توسط خود افراد، در توصیفات خود بهره می‌برد. این‌گونه معانی و مفاهیم بر اساس ارزش‌ها، اهداف و آمال انسان‌هایی که آنها را اعتبار کرده و به وجود آورده‌اند، قابل فهم و تفسیر هستند. در نتیجه از آنجاکه در این مفاهیم جهات و اغراض خاص انسانی (اعم از اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و غیره) اشراب شده‌اند، تحقیقات در این زمینه‌ها نیز از این جهت، متأثر از ارزش‌ها و اهداف همین افراد و جوامع هستند و این، تمایز بنیادین برخی از مسائل علوم انسانی (و شاید قاطبه آنها، به‌ویژه مسائلی که در علمی چون اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی مطرح می‌شوند) با علوم طبیعی را آشکار می‌کند. محقق با ورود به عرصه پژوهش در این‌گونه موارد در حقیقت به فضایی وارد می‌شود که ارزش‌ها و اهداف و نیز معانی و مفاهیمی که بر اساس آن ارزش‌ها و اهداف اعتبار شده‌اند، ساختار آن را می‌سازند؛ بدین صورت که بدون این ارزش‌ها و اغراض، این‌گونه مفاهیم و معانی اصولاً وجود نخواهند داشت. مثلاً زمانی که محقق درباره تأثیر روابط بی‌ضابطه زن و مرد در به وجود آمدن روابط جنسی نامشروع (زنا) خبر می‌دهد، قبل از آن تأثیر ارزش‌ها و اهداف خاصی را که این مفاهیم و معانی بر اساس آنها اعتبار شده‌اند (هرچند ناآگاهانه) در نظر گرفته است (مثلاً اینکه «زنا» ناسازگار با امنیت و مصالح اجتماعی یا مخالف سعادت اخروی و رسیدن به قرب الهی است). از این رو محقق نباید و اساساً ممکن نیست که این ارزش‌ها و اهداف انسانی را نادیده بگیرد، مگر اینکه این‌گونه مفاهیم و معانی را خرافاتی ناشی از جهل و توهمات سفسطه‌آمیز مردم بدانند، و در تبیین‌های خود درصدد به‌کارگیری مفاهیم و معانی‌ای و رای این مفاهیم و معانی ارزشی و اعتباری برآید. شاید به همین دلیل باشد که یکی از پارادایم‌های مطرح در علوم انسانی (اثباتی)، به عاری بودن تحقیقات علوم و از جمله علوم انسانی از مفاهیمی که در متن جامعه و در زندگی روزمره مردم جریان دارند (دانش عامه)، تأکید می‌کند و درصدد خلق و به‌کارگیری زبانی عاری از این جهت‌گیری‌ها و ارزش‌های انسانی است (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، ص ۹۱ و ۹۲)؛ اما روشن است که این‌گونه رویکرد (خالی کردن موضوع از ارزش‌ها) به از دست رفتن حقیقت موضوع مورد پژوهش در علوم انسانی می‌انجامد و سبب می‌شود رفتارهای انسان تا سطح حرکات مکانیکی و

حداکثر تا سطح رفتارهای طبیعی و زیستی فروکاسته شوند. البته این امری است که ایشان نیز بدان ملتزم‌اند و اراده، به معنای واقعی آن را در مورد انسان منکرند (ر.ک: همان، ص ۸۴)؛ اما روشن است که زندگی انسانی بدون اراده و بدون مفاهیم اعتباری و ارزشی، در حقیقت زندگی انسانی نیست (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۴-۵۶).

مقام سوم، تبیین نتایج حقیقی مترتب بر این اعتبارات و قواعد است. محقق باید بداند که اعتبارات و قواعد موجود چه نتایج حقیقی‌ای برای مردم خواهند داشت؟ آیا این اعتبارات و قواعد انسان‌ها را به اهداف منتخب خود می‌رسانند یا خیر؟ و اگر نه، نتایج غیرمنتظره اعتبارات و قواعد موجود چه هستند؟

در نتیجه اینکه پارادایم اثباتی موضوع علوم انسانی را موضوعی عینی معرفی می‌کند که محقق باید تنها با هدف تبیین روابط علی به تبیین و توصیف این روابط و کشف قانون‌هایی در این‌باره مبادرت ورزد، تنها در برخی از موضوعات و مسائل علوم انسانی مصداق دارد و بنابراین بخش عظیمی از موضوعات و مسائل علوم انسانی از منظر علامه (روابط، نهادها و ساختارهای درون جامعه) ذهنی و اعتباری هستند و هدف از تحقیق درباره آنها تنها می‌تواند فهم و تفسیر باشد. البته برای اینکه محقق در نظریه‌پردازی خود در مورد آنها به نظریه‌های کلی دست یابد، به نوعی خاص از تبیین (تبیین علی اعتباری) نیز نیاز دارد که مختص علوم انسانی است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۷؛ همو، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).

۳-۴. گام چهارم: نقد و ارزیابی نظام موجود در مقایسه با نظام آرمانی

اقدام بعدی محقق این است که اولاً مبانی ارزش‌شناختی نظام موجود را در مقایسه با مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی نقد و ارزیابی کند و در مرحله بعد نقص روابط و ساختارهای اجتماعی را با توجه به مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی بر ملا سازد. او باید نشان دهد که آیا روابط و ساختارها با مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی سازگاری دارد و آنها را تأمین می‌کند یا خیر؟ بنابراین یکی دیگر از اهداف میانی علوم انسانی، علاوه بر تفسیر و تبیین، نقد و ارزیابی

وضع موجود است و محقق علوم انسانی وظیفه دارد تا هموعان خود را از اهداف، ساختارها و روابط درونی نظام موجود مطلع ساخته، عواقب آنها را به آنان گوشزد کند. روشن است که در حوزه مسائل حقیقی علوم انسانی، انتقاد معنایی ندارد و محقق تنها می‌باید درصدد کشف و تبیین آنها برآید؛ اما در مورد قواعد و روابط اعتباری، انتقاد بجاست؛ چراکه این روابط بر اساس خواست و در نتیجه رفتار ارادی انسان تحقق می‌یابند.

۳-۵. گام پنجم: تجویز راهکارهایی عملی برای انتقال از نظام موجود به نظام آرمانی

در این مرحله، محقق و عالم علوم انسانی، پس از فهم و شناختی که درباره مبانی ارزش‌شناختی و روابط ساختاری نظام موجود به دست می‌آورد، و با مبنا قرار دادن بینش‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خود، و همچنین با توجه به مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی که مورد قبول اوست، و همچنین پس از نقد و ارزیابی مبانی ارزش‌شناختی و روابط درونی نظام موجود در مقایسه با نظام آرمانی، راه‌حل عملی و تجویزی خود را در مورد چگونگی رفتار و نحوه روابط و ساختارهای درونی نظام، برای تحقق نظام آرمانی و مطلوب ارائه می‌دهد.

۴. بررسی مسئله «شکاف طبقاتی»، نمونه‌ای از پیگیری گام‌های مذکور توسط علامه

برای نمونه، پیگیری گام‌های مذکور توسط علامه را در مسئله‌ای خاص (شکاف طبقاتی) در نظام‌های مختلف بیان می‌کنیم.

در گام اول، علامه ریشه‌های تکوینی و حقیقی این مسئله را تبیین می‌کند. به اعتقاد ایشان، اختلاف تکوینی قریحه‌ها و استعداد مختلف افراد در بهره‌برداری و استخدام، ریشه و مبنای شکاف طبقاتی است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۳۷). در گام دوم مبانی ارزش‌شناختی نظام آرمانی را ترسیم می‌کنند:

و [اسلام] با اعتقاد به توحید و تخلق به اخلاق فاضله و نیز برگرداندن گرایش مردم از ماد‌گیری به سوی کرامت تقوا [شکاف طبقاتی را] تعدیل می‌کند. دیگر از نظر

یک مسلمان برتری‌های مالی و رفاهی هدف نیست؛ هدف کرامت‌هایی است که نزد خداست. ... برگرداندن روی مردم به سوی خدای سبحان این اثر را دارد که... در جست‌وجوی مقاصد زندگی، تنها به اسباب حقیقی و واقعی اعتنا می‌ورزند، و دیگر در به دست آوردن معیشت نه بیش از آنچه باید، اعتنا می‌ورزند، و بیهوده‌کاری می‌کنند، و نه از به دست آوردن آنچه لازم است کسالت می‌ورزند (همان، ص ۵۳۹ و ۵۴۰).

علامه در گام سوم مبانی ارزش‌شناختی نظام‌های مختلف را در این مسئله در نظر می‌گیرند. به اعتقاد ایشان صرف تمامی توجه به بهره‌برداری هرچه بیشتر از تمتعات مادی و دنیوی، مبانی ارزشی این نظام‌ها را تشکیل می‌دهد (همان، ص ۵۳۹). همچنین در این مرحله علامه روابط و مناسبات (اعتبارات و قواعد) نظام‌های موجود (اریاب‌رعیتی، مارکسیستی و سرمایه‌داری) را توصیف می‌کنند. در مورد نظام اریاب‌رعیتی، روابط بر اساس «عبد و مولا» تنظیم می‌شوند و موالی، عبید را در راه خواسته‌های خود بدون هیچ قید و شرطی به خدمت می‌گیرند. در نظام سرمایه‌داری تمام یا اکثر ثروت جامعه در دست عده‌ای خاص جمع می‌گردد و اکثر قریب به اتفاق افراد دیگر جامعه از ثروت محروم می‌شوند. در این رژیم مالکیت شخصی قاعده است و برای از بین بردن فاصله طبقاتی، مالیات‌های سنگین بر مشاغل تجاری وضع می‌شود؛ اما در نظام مارکسیستی قاعده مالکیت خصوصی به کلی ملغاً می‌گردد و تلاش می‌شود که افتخارات و امتیازات را نه با ثروت مادی، بلکه با افتخارات اجتماعی غیرمادی تدارک کنند (همان، ص ۵۳۷ و ۵۳۸).

در گام چهارم، علامه مبانی ارزش‌شناختی نظام‌های موجود را نقد و ارزیابی می‌کنند. در واقع، به اعتقاد علامه، ریشه مشکل شکاف طبقاتی را باید در مبانی ارزش‌شناختی نظام موجود، که مردم در جریان زندگی روزمره خود در چارچوب آن فعالیت می‌کنند، جست‌وجو کرد:

و به نتیجه نرسیدن این چاره‌جویی‌ها برای این است که آن چیزی که بشر آن را هدف و غایت مجتمع خود قرار داده، یعنی بهره‌کشی از مادیات و بهره‌وری از زندگی مادی، قطب‌نمایی است که بشر را به سوی قطب فساد می‌کشاند (همان، ص ۵۳۹).

ایشان روابط و اعتباراتی را که نظام‌های مختلف در این مسئله داشتند مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ مثلاً نظام ارباب‌رعیتی عهد قدیم، که افراد ضعیف را از حقوقشان محروم می‌کرد (همان، ص ۵۳۷)، یا لغو مالکیت خصوصی و نادیده گرفتن انگیزه‌های افراد برای تلاش در نظام مارکسیستی (همان، ص ۵۳۸). از جمله موارد مورد انتقاد ایشان است. همچنین است سلطه طبقه ثروتمند بر اموال و امکانات جامعه و عدم کارایی مالیات‌های سنگین، بدون ضمانت‌های ارزشی و اخلاقی، در نظام سرمایه‌داری؛ چون به فرض هم که همه درآمدهای مالیاتی به صندوق بیت‌المال ریخته شوند، کسانی که این صندوق‌ها را در دست دارند، فساد می‌کنند (همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹).

نهایتاً در گاه پنجم علامه، راهکار عملی اسلام را برای کاهش شکاف طبقاتی و گذر از وضع موجود به وضع آرمانی در این مورد تجویز می‌کنند. به اعتقاد ایشان، اسلام برای حل مسئله «شکاف طبقاتی»، ابتدا بشر را در تمامی آنچه فطرتشان حکم می‌کند آزاد می‌گذارد، و بعد مناسبات و روابطی را تجویز می‌کند که فاصله بین دو طبقه ثروتمند و فقیر را به حداقل می‌رساند. به عبارت دیگر، روش پیشنهادی ایشان سطح زندگی فقرا را، از راه وضع مالیات بر درآمد ثروتمندان و امثال آن، بالا می‌برد و سطح زندگی توانگران را، از راه منع اسراف و ریخت‌وپاش و نیز منع تظاهر به دارایی، که موجب دوری از حد متوسط است، پایین می‌آورد (همان، ص ۵۳۹).

۵. نقش عقلانیت در ترسیم نظام آرمانی

روشن است که هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، به عنوان علوم مؤثر در ترسیم نظام آرمانی، علوم نظری هستند و عقلانیتی که در علوم نظری به کار گرفته می‌شود «عقلانیت نظری» است. به عبارت دقیق‌تر، عقلانیت در علوم نظری بدین معناست که حصول معرفت‌های نظری، تابع اصول و موازین عقلی و منطقی است و انسان باید بر اساس این اصول و موازین به معرفت‌هایی مطابق با واقع دست یازد؛ اما برای محقق علوم انسانی، هرچند در شناخت هستی و انسان این نوع عقلانیت لازم و ضروری است، اما این به تنهایی به ترسیم مبانی ارزش‌شناختی «حق» و «خیر»، بر اساس هستی‌شناسی و انسان‌شناسی مطابق با واقع، منجر نمی‌شود. چه بسیارند کسانی

که به امری یقین دارند و یقینشان نیز بر اساس اصول و موازین عقلی و منطقی حاصل شده، اما این یقینشان به به کارگیری مفاد آن در اعمال منجر نمی‌شود. بدین سبب، محقق علاوه بر عقلانیت نظری، به نوع دیگری از عقلانیت نیز نیاز دارد تا عملاً مبانی نظری خود را نیز در ترسیم نظام آرمانی به کار گیرد و آن «عقلانیت عملی» است. برخورداری محقق و عالم علوم انسانی از عقلانیت عملی سبب می‌شود که اگر وی مثلاً بر اساس عقلانیت نظری به وجود خداوند، ربوبیت و بی‌نهایت بودن او دست یافت و همچنین به اینکه انسان تنها به همین بدن و مشتتهای جسمی و زندگی چندروزه دنیوی محدود نمی‌شود، آن وقت به این مبانی نظری خود ملتزم می‌شود و عملاً در ترسیم نظام آرمانی، آنها را در صدر اهداف و مبانی ارزش‌شناختی آن قرار می‌دهد.

اما به اعتقاد علامه عقلانیت (عملی)، چه در سطح کنشگران و چه در سطح محققان علوم انسانی، در صورتی می‌تواند معیار و محکی درست و حقیقی برای انتخاب‌های انسان باشد که عقل از تأثیرات شهوات و خواسته‌های نفسانی انسان مصون بماند و در زیر آوار مشتتهای نفسانی و دنیوی دفن نشود. در صورتی که عقل تحت فرمان نفس و خواسته‌های نفسانی قرار گیرد، نمی‌تواند به درستی حقیقت را درک کند و انسان از مرز اعتدال خارج، و به افراط و تفریط گرفتار می‌شود (همان، ج ۲، ص ۳۷۵). علامه با انتقاد از تمدن موجود، هدف آن را کام‌گیری‌های مادی صرف می‌داند؛ خواه عقل آن را موافق با حق بداند یا نه. این نحو عملکرد کم‌کم به صورت عادت درآمده و حتی در فکر و اندیشه آنان نیز رسوخ یافته است و در نتیجه اکنون بسیاری از کارهایی که از نظر عقل بد و ناشایست است، خوب و شایسته به‌شمار می‌آیند (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۶۱).

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که عقلانیت عملی محدود در ابزارها و راهکارها نمی‌ماند. علامه درباره مطلق ادراکات عملی اعتباری، معتقدند که این ادراکات لغو نیستند و به منظور دستیابی به مقصود و هدفی خاص اعتبار می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۱۵ و ۱۱۶)، و از این رو این ادراکات می‌توانند متصف به نوعی عقلانیت (عقلانیت ابزاری) گردند. براین اساس، رفتاری را می‌توان عقلانی دانست که در راستای رسیدن به هدف خاصی مربوط به این دنیا به درستی انتخاب شده باشد و انسان را به آن هدف منتخب برساند (ر.ک: بنتون و دیگران،

هدف علوم انسانی اسلامی از منظر علامه طباطبائی □ ۱۸۳

۱۳۹۱، ص ۱۵۳)؛ اما بیان شد که ادراکات عملی اعتباری نتیجه واقعی دارند و انسان (و از جمله محقق علوم انسانی) می تواند آن نتایج را مقایسه و ارزیابی کند و هدف پست تر را که در تراحم با هدف عالی است کنار بگذارد. از این رو، علاوه بر «عقلانیت ابزاری» معیار دومی در مورد ادراکات عملی اعتباری مطرح می شود که می توان آن را «عقلانیت اهداف» نامید (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: کلانتری، ۱۳۸۶، ص ۲۲۵-۲۲۹). از این رو علاوه بر شناخت ابزارهایی که در رسیدن انسان به اهدافش مؤثر هستند، شناخت خود اهداف واقعی و حقیقی انسان، نقشی بسزا در ترسیم نظام آرمانی خواهد داشت (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۸ و ۷).

۶ مبانی کلی ارزش شناختی نظام آرمانی از منظر علامه

گفته شد که دومین گام محقق علوم انسانی در تحقق عینی نظام آرمانی، ترسیم اصول ارزش شناختی مورد قبول خود برای نظام آرمانی است، و از آنچه در قسمت قبل بیان کردیم روشن شد که این مبحث، متأثر از مبانی هستی شناختی و انسان شناختی ای است که محقق علوم انسانی پیش از این مرحله اتخاذ کرده است؛ اما علامه طباطبائی به عنوان یک متفکر اسلامی، مبانی متقن و یقینی خود را در این دو زمینه پذیرفته اند و بنابراین در این مرحله، مبانی و اصول ارزش شناختی نظام آرمانی خود را با توجه به آن مبانی (هستی شناختی و انسان شناختی) در قالب «بایدها و نبایدها»ی کلی تجویز می کنند. این ارزش ها بر اساس فطرت و تکوین انسان اعتبار و معین می گردند و از این رو نظامی که مبتنی بر این مبانی ارزشی تشکیل می شود، نظامی عام و جهان شمول خواهد بود. مبانی کلی ارزش شناختی نظام آرمانی از منظر علامه را می توان به دو دسته هدف نهایی و اهداف میانی تقسیم کرد، که در نهایت اهداف میانی زمینه ساز وصول به هدف نهایی خواهند بود.

۶-۱. هدف نهایی

به اعتقاد علامه، نظام آرمانی، که در آن انسان به سعادت و کمال مادی و معنوی خود می رسد،

ضرورتاً بر تکوین و فطرت انسان پایه‌گذاری خواهد شد؛ اما انسان فطرتاً خواهان کمال مطلق و سعادت بی‌پایان است و بنابراین نظام آرمانی، نظامی است که در نهایت این هدف نهایی را برای او میسر کند.

۱-۶. **قرب الهی:** انسان از آنجاکه خود را دوست دارد، سعادت و کمالی را می‌طلبد که بی‌نهایت، ابدی و مطلق باشد. بنابراین هدف‌گیری نظام آرمانی می‌باید به سوی کمال نهایی و کمال مطلق انسانی باشد؛ اما طبق مبانی هستی‌شناختی برگرفته از منابع عقل و وحی، که علامه بدانها باور دارند، مصداق حقیقی کمال مطلق «ذات خداوند» باری تعالی است و از این‌رو انسان که کمال مطلق را می‌طلبد، در حقیقت وصول و نزدیکی به خداوند متعال را طالب است. بدین خاطر علامه، به عنوان یک متفکر اسلامی، تقرب الهی را غایت قصوای حرکت تکاملی انسان معرفی می‌کنند (ر.ک: همان، ج ۶، ص ۲۴۳ و ۲۴۴). انسان از آنجاکه مخلوق و مربوب خداوند سبحان است و در سیر تکاملی خود رو به سوی او دارد، بنابراین باید همه توجه خود را معطوف به چنین هدفی کند و دیگر اهداف خود را در راستای این هدف نهایی قرار دهد. البته این قرب تنها در سایه عبودیت او رخ می‌دهد؛ بنابراین نظام آرمانی همچنین نظامی خواهد بود که بر مبنای عبودیت خداوند سبحان بنا نهاده شده باشد (همان، ص ۳۶۸).

از این‌رو محقق علوم انسانی، در راستای تحقق این هدف والای انسان، وظیفه دارد که در ترسیم نظام آرمانی، این هدف عالی و نهایی انسان را در صدر همه اهداف قرار دهد؛ به گونه‌ای که نحوه رفتار، روابط و ساختارهای موجود را بر اساس تناسب با این هدف عالی انسان نقد و ارزیابی کند و تمامی اهداف، روابط و مناسباتی که تجویز می‌کند، به منظور نیل افراد انسان به این هدف عالی باشد (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۷۱-۲۷۳).

۲-۶. **سعادت اخروی:** از آنجاکه انسان موجودی جاودانه است و از سوی دیگر اعمال انسان در این دنیا تأثیر مستقیم در حیات اخروی بعد از این دنیا دارد، بنابراین انسان نمی‌تواند نسبت به آخرت بی‌اعتنا باشد و باید اعمالش را چنان تنظیم و طرح‌ریزی کند تا علاوه بر سعادت دنیوی، به سعادت اخروی نایل گردد. به‌ویژه اینکه زندگی اخروی، برخلاف زندگی دنیوی، حیاتی

جاودانه و ابدی است. بنابراین علوم انسانی نیز که وظیفه اصلی آنها طرح‌ریزی برای نحوه رفتار و روابط انسان است، نباید از این جنبه حیات غافل باشند و باید احکام و تجویزات آنها چنان طرح‌ریزی شوند که سعادت دنیا و آخرت را تضمین کنند؛ چراکه فراموشی و بی‌توجهی به زندگی و سعادت اخروی و صرف تمام توجه به دنیا و زخارف آن موجب شقاوت ابدی و بی‌پایان برای انسان خواهد شد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۵۱۰ و ۵۱۱).

البته توجه به حیات و سعادت اخروی به معنای بی‌توجهی به حیات و زندگی دنیوی نیست (ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۹۴)؛ بلکه بدین معناست که انسان در هنگام تعارض این دو سعادت، سعادت اخروی را، به سبب بی‌نهایت بودن از نظر مدت و کیفیت، بر سعادت دنیوی خود ترجیح دهد. علاوه اینکه ضمانت اجرای نظم اجتماعی و رفاه مادی و دنیوی نیز در گرو اعتقاد به روز پاداش و جزاست؛ چراکه الفت قلبی میان مردم یک جامعه تنها در جوامع مؤمن به خدا و قیامت به طور واقعی و کامل به منصه ظهور می‌رسد؛ وگرنه زیاده‌خواهی مادی انسان‌ها هرچند هم که به اصطلاح متمدن باشند، راه به جایی نخواهد برد؛ چراکه یک انسان مادی‌گرا سعادت خود را در بهره‌برداری هر چه بیشتر تمتعات مادی می‌بیند و معلوم است که با محدودیت تمتعات مادی، کار به ستیزه و جنگ و خونریزی خواهد انجامید؛ همچنان‌که این وضعیت در زندگی انسان عصر امروز به خوبی مشاهده می‌شود (ر.ک: همان، ج ۹، ص ۱۵۶-۱۶۰).

۲-۶. اهداف میانی

انسان برای رسیدن به هدف نهایی، چاره‌ای ندارد جز اینکه اموری را واسطه قرار دهد، که این امور را می‌توانیم «اهداف میانی» بنامیم. حال که هدف انسان از زندگی دنیوی، رسیدن به قرب الهی و دستیابی به سعادت اخروی است، علوم انسانی باید شرایط تحقق این هدف نهایی انسان را نیز فراهم سازند و آنها را نیز مورد توجه قرار دهند. از این رو در ادامه این اهداف میانی را از منظر علامه بیان می‌کنیم.

۲-۱. رفاه و پیشرفت مادی و معنوی فرد و جامعه: انسان تنها همین بدن مادی نیست و همان‌طور

که بدن مادی امیال و اقتضائاتی دارد، روح مجرد نیز دارای امیال و اقتضائاتی متناسب با خود است و بلکه امیال و اقتضائاتی برتر و متعالی نسبت به بدن دارد؛ اما روشن است که انسان به دلیل داشتن زندگی مادی و جسمانی، نیازمند امکانات مادی برای امرار معاش و گذران زندگی است که بدون برخورداری از حداقل‌هایی از امکانات رفاهی مادی، نمی‌توان حصول کمالات معنوی و متعالی را نیز در مورد او امید داشت. بنابراین علوم انسانی، باید هر دوی سعادت مادی و معنوی را مدنظر قرار دهند و هیچ‌یک را فدای دیگری نکنند؛ چراکه بی‌توجهی به هریک، دیگری را نیز به خطر می‌اندازد.

مهم‌ترین چیزی که جامعه انسانی را بر اساس خود پایدار می‌دارد، اقتصادیات جامعه است که خدا آن را مایه قوام اجتماعی قرار می‌دهد، و ما اگر انواع گناهان و جرایم و جنایات و تعدیات و مظالم را دقیقاً آمارگیری کنیم و به جست‌وجوی علت آن بپردازیم خواهیم دید که علت بروز تمامی آنها یکی از دو چیز است: یا فقر مفرطی است که انسان را به اختلاس اموال مردم از راه سرقت، راهزنی، آدم‌کشی، گران‌فروشی، کم‌فروشی، غصب و دیگر تعدیات وادار می‌کند، و یا ثروت بی‌حساب است که انسان را به اسراف و ولخرجی در خوردن، نوشیدن، پوشیدن، تهیه سکنه و همسر، و بی‌بندوباری در شهوات، هتک حرمت‌ها، شکستن قرق‌ها و تجاوز به جان، مال و ناموس دیگران وامی‌دارد (همان، ج ۹، ص ۳۳۰).

همچنان‌که فقر یکی از عوامل انحطاط افراد و جوامع است، برخورداری از ثروت بدون معنویت و اخلاق نیز همین مشکلات را در پی دارد (همان، ص ۳۳۱). بنابراین برخورداری از امکانات رفاهی مادی و اقتصادی، یکی از عوامل مهم پایایی و تداوم نظام است، همان‌طور که اخلاق و معنویت نیز در تعدیل افراد و جوامع مؤثر است و از اسراف، تجمل‌گرایی و فساد جلوگیری می‌کند. از این‌رو محققان علوم انسانی باید رفاه مادی و اقتصادی، توأم با معنویت و اخلاق را جزو مهم‌ترین اصول ارزشی نظام آرمانی قرار دهند.

۲-۶. **عدالت اجتماعی:** به اعتقاد علامه، نیاز به تعاون با هم‌نوعان برای گذران زندگی، انسان‌ها را واداشت که به تشکیل اجتماع اقدام کنند؛ اما انسان‌ها بلافاصله پس از درک چنین ضرورتی،

فهمیدند که دوام این زندگی اجتماعی، بدون روابطی عادلانه امکان‌پذیر نیست و بدین سبب مفهوم «عدالت اجتماعی» را اعتبار کردند و آن را مبنای رفتار اجتماعی خود را عدالت قرار دادند (همان، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶). عدالت رکن رکین استقرار جامعه است و در برخورداری همه افراد از شرایط و امکانات جامعه، طبق استعداد و توانایی‌هایشان در رسیدن به کمال و سعادت، نقشی بنیادین و بی‌بدیل بازی می‌کند. بنابراین با به خطر افتادن عدالت، در حقیقت استقرار جامعه به خطر می‌افتد و در نتیجه همگی از نعمت‌های زندگی اجتماعی محروم می‌شوند و حتی انسان از اهداف عالی‌حیات خود (تقرب الهی و سعادت اخروی) نیز باز می‌ماند. پس عدالت اجتماعی یکی از بایسته‌ها و اهداف میانی‌ای است که محقق علوم انسانی موظف به اعتبار و در نظر گرفتن آن است و می‌باید روابط و مناسبات نظام موجود را بر اساس آن نقد و ارزیابی کند و نیز روابط و مناسبات درونی نظام آرمانی را در راستای تحقق این اصل اساسی تجویز کند.

۳-۲-۶. حیات عقلانی در لوای اخلاق و توحید: نظام آرمانی اسلام، که علامه مدافع آن است، بر مبنای عقلانیت و منطق مستدل بنا شده است و نه احساسات و عواطف. بنابراین رفاه مادی و معنوی و عدالت اجتماعی در قالب یک زندگی عقلانی طرح‌ریزی می‌شوند. بدین سبب زندگی توأم با عقلانیت خود یکی از ارکان مهم نظام آرمانی است (همان، ج ۴، ص ۲۹۲)؛ اما همچنین این عقلانیت حکم می‌کند که برای تحقق اهداف در نظام آرمانی، یک ضمانت اجرایی قوی و درونی وجود داشته باشد. حتی اگر قواعد اجتماعی مترقی و بی‌نقصی وجود داشته باشند، باز ضمانت اجرای آنها در گرو اخلاق است. بنابراین به اعتقاد علامه جامعه آرمانی بر اساس اخلاق اداره می‌شود که ضامنی درونی و مطمئن برای حفظ سنن، قوانین، امنیت و آسایش مردم در جامعه است (همان، ص ۱۷۵)؛ اما حتی رعایت اخلاق نیز به معنای واقعی کلمه جز با توحید و در نظر گرفتن رضایت و خشنودی الهی امکان‌پذیر نیست (همان، ج ۱۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ ج ۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۶). بنابراین، محقق علوم انسانی، نظامی آرمانی را مدنظر دارد که بر اساس عقلانیت پایه‌گذاری شده و اخلاقی توحیدی بر فرهنگ، قوانین و سنن آن حاکم است.

نتیجه‌گیری

اینکه هدف از تحقیق در علوم انسانی چیست و یا چه باید باشد، تا حد بسیاری متأثر از ماهیت خاص موضوع آنها یعنی رفتار ارادی، روابط و نهادهای اجتماعی است. پارادایم‌های مختلف علوم انسانی، از آنجاکه تفسیر مختلفی نسبت به ماهیت موضوع علوم انسانی دارند، طبعاً هدف مختلفی را نیز برای علوم انسانی اتخاذ می‌کنند. از میان پارادایم‌های مطرح در علوم انسانی، پارادایم اثباتی موضوع علوم انسانی را واقعیتی عینی و مبتنی بر روابط علی و معلولی، همچون علوم طبیعی، معرفی می‌کند و در نتیجه هدف از تحقیق در علوم انسانی را تنها کشف و تبیین همین روابط علی و معلولی می‌داند. در مقابل، پارادایم تفسیری موضوع علوم انسانی را واقعیت‌هایی ذهنی می‌داند و در نتیجه هدف از پژوهش در علوم انسانی را صرفاً فهم و تفسیر انگیزه‌ها و قواعد خودساخته بشر بیان می‌کند؛ اما پارادایم انتقادی رفتار، روابط و ساختارهای نظام موجود را تا حدی ناشی از جهل و ناآگاهی مردم دانسته، بنابراین به تحقیق درباره آنها به منظور انتقاد و تجویز بایسته‌هایی برای گذر از وضع موجود به وضع مطلوب می‌پردازد.

اما از سوی دیگر هدف‌گذاری علوم انسانی تا حدی به ارزش‌های مورد قبول محققان نیز وابسته است و در نتیجه، وضع مطلوب و آرمانی مورد قبول آنها، که وضع موجود در مقایسه با آن نقد و ارزیابی می‌شود، بر اساس مبانی ارزش‌شناختی‌ای که آنها از قبل پذیرفته‌اند، شکل می‌گیرد. در نتیجه جهت تحقیق به سمت و سویی هدایت خواهد شد که در نهایت آن اهداف و مبانی ارزشی مطلوب تأمین شوند.

علامه طباطبائی به عنوان یکی از متفکران بارز اسلامی، دیدگاه خاصی نسبت به موضوع علوم انسانی دارند. ایشان بخشی از آن را واقعیاتی عینی و حقیقی، و اما بخش دیگر را واقعیاتی ذهنی و اعتباری معرفی می‌کنند. بدین سبب تحقیق در برخی موارد به منظور تبیین، و در مواردی دیگر به منظور فهم و تفسیر انجام می‌پذیرد؛ اما روابط و مناسبات اعتبار شده در ضمن یکی از این نظام‌های موجود، نمی‌توانند نمونه روابط و مناسبات اجتماعی انسان‌ها به طور مطلق باشند؛ چراکه انسان‌ها، بر اساس مبانی ارزش‌شناختی مورد قبول خود می‌توانند این‌گونه روابط را به

گونه‌های مختلف اعتبار کنند و از این رو هدف از فهم و تفسیر آنها تنها می‌تواند ارائه قواعدی درباره همان نظام خاص باشد؛ اما همچنین ممکن است انسان‌ها با انحراف از فطرت، این امور اعتباری را نامناسب با کمال و سعادت حقیقی خود به وجود بیاورند؛ و بنابراین فهم و تفسیر آنها در نهایت زمینه انتقاد و در ادامه تجویز روابط و مناسباتی متناسب با فطرت و سعادت حقیقی انسان را فراهم می‌کند. در نتیجه، بر اساس مبانی علامه، محققان علوم انسانی در قبال خود و دیگر هم‌نوعانشان وظیفه‌ای انسانی و الهی برعهده دارند و نمی‌توانند به ارائه توصیفاتی درباره قوانین و قواعد رفتار و روابط انسانی بسنده کنند و بنابراین نقد و ارزیابی و ارائه تجویزاتی متناسب درباره آنها نیز از جمله وظایف آنان خواهد بود. بدین سبب هدف نهایی علوم انسانی اسلامی این خواهد بود که شرایط تحقق نظامی آرمانی، بر اساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی منطبق با آموزه‌های دین مبین اسلام را فراهم آورند.

منابع

- ابن رشد، محمد بن احمد، ۱۳۷۷، *تفسیر مابعدالطبیعه*، تهران، حکمت.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *الشفاء (الالهیات)*، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی.
- ایمان، محمدتقی، ۱۳۹۱، *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بنتون، تد، و یان کرایپ، ۱۳۹۱، *فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، چ چهارم، تهران، آگه.
- پارسانیا، حمید، ۱۳۹۲، *جهان‌های اجتماعی*، چ دوم، قم، کتاب فردا.
- جهامی، جیرار، ۱۹۹۸م، *موسوعه مصطلحات الفلسفه عند العرب*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- صدرالمتألهین، بی‌تا، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی مرتضی مطهری، چ دوم، تهران، صدرا.
- ، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- ، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ، ۱۳۸۷الف، *اصول فلسفه رئالیسم*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۷ب، *رسالت تشیع در دنیای امروز*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۸الف، *انسان از آغاز تا انجام*، ترجمه و تعلیقات صادق لاریجانی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۸ب، *بررسی‌های اسلامی*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- فسارابی، ابونصر، ۱۳۸۴، *سعادت از نگاه فسارابی (ترجمه دو کتاب تحصیل السعادة و التنبیه علی سبیل السعادة)*، ترجمه علی اکبر جابری مقدم، قم، دارالهدی.
- ، ۱۹۹۵م، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، بیروت، مکتبه الهلال.
- فروند، ژولین، ۱۳۷۲، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کاردان، چ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- کلانتری، عبدالحسین، ۱۳۸۶، *معنا و عقلانیت در آرای علامه طباطبائی و پیتر وینچ*، قم، کتاب طه.
- مصباح، علی، ۱۳۹۲، *جزوه مبانی علوم انسانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۰، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ پنجم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۹۲، *رابطه علم و دین*، تحقیق و نگارش علی مصباح، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.